

<p>■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیماى جمهوری اسلامى ایران ■ مدیر مسؤؤل: مهدى عرفاتى</p>		<p>■ شایه ۳۵۱۷۳۵-ISSN ۳۶۳۷۰ ■ پایگاه اطلاع‌رسانى: www.jamejamdaily.ir ■ پست الکترونیکى: info@jamejamdaily.ir</p>	
<p>■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد القدير، شماره ۱۱۹ ■ تلفن: ۰۲۱-۳۳۰۴۰۰۰ ■ دوزنگار تحریریه: ۲۲۲۶۲۲۵۲ ■ سازمان‌شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کدپستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳ ■ مورمشترکین: ۴۴۲۶۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰ ■ شماره پیامک: ۳۰۰۰۱۱۳۴۰ ■ روابط عمومى: ۲۲۲۶۲۱۴۲ ■ چاپ: چاپخانه روزنامه جام‌جم</p>		<p>یکشنبه ۷ دی ۱۳۹۹ ۱۲ جمادى الاولی ۱۴۴۲ ۲۱ صفحه سال بیست و یکم - شماره ۵۸۳۹ استان تهران و البرز و ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان Sunday - December 27, 2020</p>	
<p>حکمت ۹: ❗ چون دنیا به کسی روی آورد، نیکی‌های دیگران را به او غایت دهد، و چون از او روی برگرداند خوبی‌های او را نیز بریابد.</p>		<p>وضعیت آب و هوای امروز</p> <p>تهران ☀ ۹ / ۱ اهواز ☁ ۱۹ / ۸ اردبیل ☀ ۶ / -۴ بجنورد ☀ ۲ / -۹ بوشهر ☀ ۱۹ / ۱۴ ساری ☀ ۱۲ / -۱ سنندج ☀ ۸ / -۵ قزوین ☀ ۵ / -۵</p>	
<p>اوقات شرعی: اذان ظهر: ۱۲/۰۶ اذان مغرب: ۱۷/۱۹ اذان صبح (فردا): ۵/۴۳ طلوع خورشید (فردا): ۷/۱۳</p>		<p>حدیث روز: از امام حسن (ع) سؤال شد: برادری چیست؟ فرمود: همراهی در سختی و در خوشی.</p> <p>واحه: هر دم رسولی می‌رسد جان را گریبان می‌کشد بر دل خیالی می‌دود یعنی به اصل خود بیا</p>	

خودنویس

از رنج زیستن...

آقای شهبازی توی خیابان ستارخان همسایه بالایی ما بود. اولین خانه زندگی مشترک‌مان را از او اجاره کرده بودیم. وضع مالی اش توپ نبود. یکی دوتا مغازه توی ستارخان داشت و دوتا خانه یکی خودش می‌نشست و یکی هم ما. آقای شهبازی زمین خورده، ورشکست شد و روز به روز شکسته شدنش را می‌دیدم. اجاره‌ای که از ما می‌گرفت پنج میلیون تومان پیش بود ماهی ۲۵۰ هزار تومان. معلوم بود زندگی‌اش سخت می‌گذرد. یک روز توی حیاط صدایم کرد و گفت: شما گوشت یخی می‌خرید یا گرم ؟ منی که آن روزها توی رادیو فرهنگ مطلب می‌نوشتم زورم به گوشت گرم نمی‌رسید، گفتم یخی. گفت زحمت دارم. گفتم اجنب. با خجالت و سر پایین گفت: ممکن است من بروم گوشت یخزده بخرم بیارم توی خانه شما آب شود به اسم گوشت تازه ببرم خانه ؟ ایرادی ندارد ؟ گفتم ایرادی ندارد. ولی ممکن است از طعم و پختش حاج خانم بو ببرند. گفت قطعا بو می‌برد ولی اینقدری خانم هست که به رویم نیارود.

از آن روزها سال‌ها گذشته؛ آقای شهبازی مانده بود بین گوشت گرم و تازه و گوشت یخی ولی در گوشت بودنش محل اختلافی نبود. سیب روزگار هزار چرخ خورد. ما حالا درست وسط یک جنگ اقتصادی تمام‌عیار هستیم. جنگی که می‌شود تیر و ترکشش کمتر به دل گرده و سفره مردم بگیرد و نشد... خیلی وقت است مردم از گوشت، فرمان گرد کرده بودند روی مرغ و حالا پای مرغ و اسکلت هم مهمان سفره‌های مردم شده‌است. بازار گوشتی و لب‌تاپ دسته دوم هم رونق گرفته و زندگی‌ها روز به روز رنج‌آورتر می‌شود. ما ملت بدی نیستیم. شریفیم و نجیب ولی این رسمش نیست. من به آقا شهبازی‌هایی فکر می‌کنم که صورتشان را با سیلی سرخ می‌کنند و وقتی نوه‌هایشان چیزی ازشان می‌خواهند دلشان هزار راه می‌رود که کارشان به اندازه خوراکی نوه‌شان موجودی داشته باشد. ❗

حامد عسگری

شاعر و نویسنده

گفت‌وگو با معصومه صفرعلی، سوادآموزی که معلم شد

سواد مرا بینا کرد

❗ حالا که بیشتر از ۴۰ سال از پیروزی انقلاب می‌گذرد، می‌توان به سال‌های اولیه بعد از پیروزی انقلاب و دهه ۶۰ نگاهی انداخت و متوجه شد که پیروزی انقلاب چه لذت به‌یادماندنی بود و قرار بود با پیروزی انقلاب کشور به چه سمت و سویی برود. نقشه‌راهی که ترسیم شده بود ایران را به مقصدی می‌رساند که ترقی و پیشرفت اولویت آن بود. هنوز انقلاب یک‌ساله نشده بود که امام خمینی (ره) دستور راه‌اندازی نهضت سوادآموزی را صادر کرد با این هدف که همه ایرانی‌ها باید باسواد باشند تا بتوانند بخوانند و بنویسند. فرمان که صادر شد، ذفاتر نهضت سوادآموزی در سراسر ایران شروع به کار کردند و همه مردم از هرطیف و سنی که تا آن زمان از تحصیل بازمانده بودند راهی کلاس‌های نهضت سوادآموزی شدند. تصویری به‌یادماندنی از این کلاس‌ها در عکس‌ها و حافظه تاریخی ایران به ثبت رسید. در یک کلاس هم می‌توانستی نوجوان و جوان بیبنی هم سالمندی که همیشه دلش می‌خواست سواد خواندن و نوشتن داشته باشد و حالا شرایط برایش فراهم شده بود و مهم‌تر از شرایط، انگیزه در او به‌وجود آمده بود که درس بخواند. انقلاب به پیروزی

ظاهره آشنایی روزنامه‌نگار

رسیده بود و همه تلاش می‌کردند ایران جای بهتری برای زندگی شود پس باید هرچه رهبر انقلاب می‌گوید را اجباری کرد تا زودتر و بهتر به مقصد رسید. همان سال‌ها بود که تحلیلگران به این نکته اشاره کردند که فقط یک رهبر پیشرو که تصمیم دارد شعار استقلال را در کشورش عملی کند روی موضوع سوادآموزی متمرکز شده و راه را برای باسواد کردن مردم هموار می‌کند. امام خمینی (ره) رهبری پیشرو و آینده‌نگر بود که نقشه راه کشور را براساس توانمندی افراد رسم کرده بود و خوب این هدفت که در گام اول مردم باید باسواد باشند تا بتوانند رهبر خود را برای رسیدن به مقصد یاری کنند. حالا ۴۱ سال از روزی که امام راحل فرمان راه‌اندازی نهضت سوادآموزی را داد، می‌گذرد. در سال ۵۹ و دهه ۶۰ اوج فعالیت نهضت سوادآموزی بود و ایرانی‌های بسیاری با استفاده از کلاس‌های این نهضت باسواد شدند و برخی از آنها به دانشگاه هم رفتند و مدرک دانشگاهی هم گرفتند و در مشاغل مهمی مشغول به کار شدند و بعضی‌ها هم خودشان معلم یا استاد دانشگاه شدند. یکی از این سوادآموزیهایی که معلم شد، معصومه صفرعلی است که سال ۵۰ در مردآباد (ماهدشت) کرج به‌دنیا آمد و در ۲۳ سالگی وقتی سه‌فرزند داشت، وارد

انگیزه‌بی‌انگیزه

به صفرعلی می‌گویم دهه‌های ۶۰ و ۷۰ اوج نهضت سوادآموزی بود و آن‌قدر کارها خوب پیش می‌رفت که شنیده می‌شد ایران دارد به سمت صفر شدن بیسودی حرکت می‌کند اما چند سالی است که رزمه‌هایی از بالا رفتن میزان بیسوادی یا بازماندگی از تحصیل شنیده می‌شود. به نظرتان چرا این اتفاق در مسیر سوادآموزی در ایران رخ داده است؟ می‌گویم: من خودم آموزش و پرورش هستم و به نوعی درگیر سیستم آموزشی هستم. بچه‌ها و نوجوانان به درس خواندن اشتیاق ندارند، چون سواد را دلیلی برای موفقیت نمی‌دانند. آنها اطراف خود آدم‌های زیادی را می‌بینند که تحصیلات ندارند و شاید فقط بلد باشند اسم خود را بنویسند. اما هم شغل دارند و هم پول از طرفی باسوادها و تحصیلکرده‌هایی را هم می‌بینند که بیکارند. همه اینها باعث می‌شود انگیزه درس خواندن کم شود. به نظرم نظام آموزشی ما مشکلات زیادی دارد و با نوع دادن در که دوره ابتدایی توصیفی است، یک جواری دارد بیسوادی را ترویج می‌کند. وقتی دانش آموز نمره بگیرد، برای بیست و پنج صدم درس می‌خواند و با معلم تعامل برقرار می‌کند،

عکس: نیلا

اما الان با سیستم توصیفی هم معلمان کم‌کار شده‌اند و هم دانش‌آموزان درس‌نخوان. من خودم مراقب امتحان هم بوده‌ام و دیده‌ام که دانش‌آموز کس دیگری را جای خودش سر جلسه می‌فرستد از روی عکسی که روی کارت است که زیاد نمی‌توان تشخیص داد که آن فرد واقعا دانش‌آموز است یا نه. گاهی شباهت‌ها آن‌قدر زیاد است که تشخیص سخت می‌شود. الان فروش مدرک زیاد شده است. در چنین شرایطی قطور می‌توان توقع داشت که مثل دهه ۶۰ و ۷۰ مردم اشتیاق به درس خواندن و مدرک گرفتن داشته باشند. طرف می‌رود کار می‌کند و یک پولی جور می‌کند و مدرک می‌خرد. بدون این‌که سواد داشته باشد یا در همه عمرش یک کتاب خوانده باشد. همه اینها ضعف‌های سیستم آموزش و پرورش است که باید حل شود وگرنه کشور ما با انبوهی از بیسودان مواجه می‌شود. معلمانی که در نهضت سوادآموزی فعال هستند هم انگیزه زیادی برای کار ندارند. آنها چهار، پنج سال کار در نهضت سوادآموزی را انتخاب می‌کنند تا بعد بتوانند استخدام آموزش و پرورش شوند. چنین معلمی چگونه حوصله و انگیزه دارد با کسی که از تحصیل بازمانده و سنش با سال تحصیلی‌اش هماهنگ نیست سر و کله بزند و او را باسواد کند و آن‌قدر به او انگیزه بدهد که با مطالعه اطلاعاتش را زیاد کند و حتی وارد دانشگاه شود و تحصیلات عالیه هم داشته باشد. راستش را بخواهید به نظرم دوره طلایی درس خواندن چه در مدارس و چه در نهضت سوادآموزی به پایان رسیده است.

ناگهانی و پیش‌بینی نشده می‌سازند، حتی قبل از شیوع ویروس کرونا.

حکما شهرهای دیگر هم همین وضعیت را دارند اما اگر تهرانی باشید و مثلاً برای خرید گوشتی موبایل به خیابان جمهوری رفته باشید یا برای خریدهای دیگر رهاستان به بازار بزرگ افتاده باشید، با فرض این که کرونا هم نبوده باشد، احتمالاً پیش آمده که از دستفروشی چیزی خریده‌اید. از محصولات کاربردی کوچک گرفته تا ظرف‌های خوراکی هوس برانگیز.

این خریده‌ها به طور اتفاقی و در جریان یک خرید بزرگ‌تر اتفاق افتاده‌اند و مثلاً شما هیچ وقت راه نیفتاده‌اید بروید فلان خیابان که حتماً از فلان دستفروش فلان چیز را بخرید.

دستفروش‌ها هم همیشه دل خوش دارند به همین رهگذرها و مشتریانی که ثابت نیستند. مشتریانی که رهگذرند هم یعنی راهشان به آن خیابان افتاده و اگر فردا به هر دلیلی راهشان به آن خیابان نیفتد، کاسب خیابانی باید جیب خالی به خانه برود.

یکی دیگر از مشکلاتی که همیشه دستفروشان خیابانی با آن دست و پنجه نرم می‌کنند هم رسیدن فصل سرما و بارش برف و باران است. شاید بد اخلاقی صاحب ملک و چک و چانه زدن با او برای بسیاری از کاسب‌ها ملموس‌تر باشد.

بحث‌های آخر سال، بحث‌های بازسازی و تعمیر و هزار جور بحث دیگر که همیشه کاسب‌های مستاجر و صاحبان ملک با آن درگیرند. معمولاً هم کاسب مستاجر می‌تواند با چرب‌زبانی صاحب ملک را قانع کند که با او راه بیاید. حالا اگر سقف فروشگاهت آسمان باشد قضیه فرق می‌کند. دیگر زور حرفت به این صاحب ملک بزرگ نمی‌رسد که قانعش کنی؛ این یک روز را نبار لطفاً!

مرد بداقبال تا چه‌زمانی تکان نخورد

❗ مردی که معتقد بود بسیار بدشانس و بداقبال است و اگر به طلادست بزند خاکستر می‌شود و هرچه سنگ است به پای لنگ او اصابت می‌کند و هرچه درد و بلا و مرض از آسمان فرود می‌آید اول از همه بر کله او نازل می‌شود، پس از آن‌که موج سوم کرونا کشور را درنوردید، مغازه خود را تعطیل کرد و در خانه نشست و از خانه بیرون نرفت. پس از اعمال محدودیت‌های تردد و ساعت کار و دورکاری کارکنان دولت و پایین آمدن آمار تلفات کرونا، همسر وی از وی خواست از خانه بیرون برود تا لاقل مقداری خرید انجام دهد و او نیز بتواند منزل را تمیز کند. مرد نخست قبول نکرد و گفت من بسیار بداقبالم و اگر بیرون بروم یا مبتلا می‌شوم یا حادته دیگری برایم اتفاق می‌افتد. تا آن‌که پس از انتشار خبر تولید واکسن و ترند شدن هشتک‌های واکسن بزنیم و واکسن بخریم و واکسن نمی‌زنیم، بر مقداری از ترس و بدبینی خود غلبه کرد و به همراه دو ماسک سه‌لایه و اسپری الککل ۷۰ درصد و با ملاحظه فاصله‌گذاری اجتماعی از خانه بیرون رفت. اما همین که پایش را از در بیرون گذاشت پایش روی هولاهوپ بچه که بیرون در بود رفت و طرف دیگر هولاهوپ به شکمش برخورد کرد. مرد که عصبانی شده بود هولاهوپ را برداشت و به زمین کوبید.

هولاهوپ که خاصیت ارتجاعی داشت پس از اصابت به زمین به هوا برگشت و به چانه مرد اصابت کرد. مرد که دیگر واقعا عصبانی شده بود هولاهوپ را از زمین برداشت و به سمت دیوار پرتاب کرد. هولاهوپ پس از برخورد با دیوار کمانه کرد و به پیشانی مرد برخورد کرد و آن را کبود ساخت. مرد به خانه برگشت و در را پشت سرش بست و به همسرش گفت: نشسته‌ای تماشا می‌کنی که هولاهوپ شوهرت را بکشد؟ وی سپس بدون آن‌که منظر پاسخ همسرش بماند افزود: فکرش را بکن با این وضع اگر مبتلا شوم چی به سرم می‌آید. این را گفت و سر جای سابقش نشست و تا پایان واکسنیاسیون تکان نخورد. ❗

عکس: مهر